

سنگ فرز در اتاق عمل

احمد سعیدی

مدیریت درمان استان مرکزی

من از همکاران واحد تأسیسات یکی از بیمارستان‌های سازمان تأمین اجتماعی در شهرستان اراک هستم. شغلی که تا وقتی همه چیز درست کار می‌کند، کمتر کسی متوجه حضور ما می‌شود. اما کافی است دری درست بسته نشود یا لوله‌ای نشتی بدهد؛ آن وقت همه تازه می‌فهمند نقش تأسیسات در یک بیمارستان چقدر حیاتی است.

یک روز صبح کاری برای تعویض سنگ آستانه جلوی در یکی از حمام‌های بخش اتاق عمل به آنجا رفتم. همان سنگ کوچکی که شاید به چشم نیاید، اما اگر نباشد آب به راحتی از حمام بیرون می‌ریزد و کل بخش را به دردسر می‌اندازد.

سنگی که تهیه کرده بودیم کمی بزرگ‌تر از اندازه مورد نیاز بود و باید لبه‌هایش با سنگ‌فرز گرفته می‌شد تا دقیق در جای خودش قرار بگیرد. موضوع را با مسئول اتاق عمل در میان گذاشتم. او نگاهی به برنامه بخش انداخت و گفت: «اگر امکان دارد، این کار را برای بعد از ظهر بگذارید؛ آن موقع بخش خلوت‌تر است.»

من هم قبول کردم و کار را به بعد از ظهر موکول کردم. بعد از ظهر سنگ‌فرز را برداشتم و به سمت اتاق عمل رفتم. جلوی در چند نفر از همراهان بیمارستان نشسته بودند. چهره‌هایشان نگران بود؛ یکی زیر لب دعا می‌خواند، یکی مدام ساعتش را نگاه می‌کرد و دیگری بی‌قرار در صندلی جابه‌جا می‌شد. من هم مثل همیشه، بی‌هیچ توجه خاصی به اطراف، سنگ‌فرز به دست از کنارشان عبور کردم و وارد بخش شدم. کسی چیزی نگفت دست کم در آن لحظه.

آن روز یکی از پزشکان ارتوپد باتجربه بیمارستان، که همیشه عصرها هم برای انجام عمل‌ها می‌آمد، داخل اتاق عمل مشغول کار بود. بیماری هم در اتاق عمل حضور داشت که به دلیل عوارض شدید دیابت قرار بود پایش قطع شود.

من اما کاری به این ماجراها نداشتم و مشغول کار خودم شدم. سنگ را اندازه گرفتم، لبه‌هایش را با سنگ‌فرز اصلاح کردم و آن را دقیق در جای خودش نصب کردم. بعد هم اطراف کار را تمیز کردم تا همه چیز مرتب باشد.

وقتی کارم تمام شد و خواستم از اتاق عمل بیرون بیایم، متوجه شدم صفحه سنگ‌فرز که از نوع فلزی بود کمی گرد و خاک گرفته است. برای تمیز شدنش کمی آب روی آن گرفتم. صفحه هنوز خیس بود و چند قطره آب از آن می‌چکید.

با همان وضعیت از اتاق عمل بیرون آمدم. هنوز چند قدم بیشتر برداشته بودم که ناگهان صدای فریادی بلند شد: «وای!»

یکی از همراهان بیمارستان با هیجان و لهجه شیرینی گفت: «یا ابوالفضل! پای بابامو با سنگ‌فرز بریدن!»

من لحظه‌ای خشکم زد. با تعجب گفتم: «بابا جان! من تأسیساتم!»

اما او با اطمینان گفت: «ته آقا! خودمون دیدیم. با دستگاه رفتی تو، با همونم اومدی بیرون!»

هر چه توضیح دادم که این دستگاه برای بریدن سنگ آستانه حمام بوده، فایده‌ای نداشت. حتی گفتم: «اگر قرار بود عمل جراحی کنم، دست کم یک روپوش پزشکی می‌پوشیدم!»

اما به نظر می‌رسید جمعیت کم‌کم قانع شده‌اند که در بیمارستان اراک، عمل قطع عضو با سنگ‌فرز صنعتی انجام می‌شود!

دیدم اگر بیشتر بمانم، شاید تا شب از من یک داستان عجیب بسازند. بنابراین سریع به سمت واحد تأسیسات برگشتم.

چند ساعت بعد دوباره کاری پیش آمد و مجبور شدم از همان مسیر عبور کنم. این بار دیدم یکی از همکاران خدمات در حال جمع‌آوری کیسه‌های زباله اتاق عمل برای انتقال به زباله‌سوز است.

ناگهان همان همراه بیمار که قبلاً آن فریاد را زده بود، با عجله جلو آمد و گفت: «آقا صبر کن! پای بابام تو اون کیسه‌ست!» همکار ساده و بی‌خبر ما با خونسردی گفت: «پای باباتون کجا بوده؟ کیسه‌ها رو پاره نکنید!»

آن لحظه فهمیدم ترکیب یک سنگ‌فرز خیس، کمی اضطراب و مقدار زیادی تخیل می‌تواند از یک کار ساده تأسیساتی، یک ماجرای عجیب و یک سوء تفاهم تاریخی بسازد.

از آن روز به بعد، هر وقت سنگ‌فرز دستم می‌گیرم، همکاران با خنده می‌گویند: «مواظب باش! یکی نیاد بگه دست یا پا قطع کردی!»

و من هم می‌خندم؛ چون کار در تأمین اجتماعی فقط پرونده و درمان نیست، بلکه پر از خاطره‌های انسانی و خنده‌داری است که سال‌ها در ذهن آدم می‌ماند.



گاهی یک ابزار ساده و چند قطره آب کافی است تا در ذهن نگران همراهان بیمار ماجرای عجیب و خنده‌دار شکل بگیرد